

طالبان و بازیابی حاکمیت: جنبش قوی، دولت ملت ضعیف

* محسن عباس زاده مرزبالی^۱، کوثر طالشی کلتی^۲

۱. استادیار، گروه علوم سیاسی، دانشکده حقوق و علوم سیاسی، دانشگاه مازندران، بابلسر، ایران
۲. دانشجوی کارشناسی ارشد علوم سیاسی، دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه مازندران، بابلسر، ایران

اطلاعات مقاله

تاریخ دریافت: ۱۴ تیر ۱۴۰۱
تاریخ پذیرش: ۲۳ مهر ۱۴۰۱
تاریخ انتشار: ۲۵ آذر ۱۴۰۱

چکیده

سقوط دولت افغانستان در ۲۴ مرداد ۱۴۰۰ و ظهور دوباره «امارت اسلامی» طالبان بدون مقاومت جدی از سوی نیروهای نظامی، غیرمنتظره‌ترین رویداد سال بود. پرسش این است که چگونه می‌توان قدرت‌گیری دوباره طالبان را تحلیل کرد؟ در پژوهش حاضر به شیوه‌توصیفی تحلیلی تلاش می‌کنیم در طرح‌واره‌ای چندسویه، به این پرسش پاسخ دهیم. به این منظور این فرضیه را مبنا قرار می‌دهیم که جنبش قومی مذهبی طالبان با اتکاب به عنصر عصبیت، در بستر جامعه‌ای گسسته و دولت ورشکسته و تقارن با شرایط مناسب بین‌المللی، موفق به تسخیر دوباره حکومت در افغانستان شد. در توجیه این فرض، امکانات تحلیلی نظریه‌های مختلف را درباره دگرگونی انقلابی در قالب یک چارچوب نظری ترکیبی به کار می‌گیریم. اضلاع این چارچوب نظری عبارت‌اند از: مفهوم عصبیت در نظریه سنتی دگرگونی انقلابی، نظریه بسیج منابع در جامعه گسسته، مفهوم دولت ورشکسته و نقش محیط بین‌الملل در تحولات انقلابی. در اثر هم‌نشینی عوامل چهارگانه (انسجام عصبیت بنیاد جنبش طالبان، ازهم‌گسیختگی اجتماعی جامعه، ورشکستگی دولت افغانستان و مدارا و کمک بازیگران خارجی) طالبان بدون مواجهه با مقاومت جدی قدرت را به دست گرفت. شیوه وقوع این تحول، به لحاظ شکلی به سبک انقلاب‌های شرقی (پیشرو از پیرامون) شباهت داشت. نتیجه اینکه، علت موفقیت طالبان در بازیابی حاکمیت خود بر افغانستان را می‌توان در تقارن جنبش قوی و دولت‌ملت ضعیف دانست: ضعف‌های متعدد دولت افغانستان نبود یکپارچگی ملی به موازات انسجام ناشی از وحدت قومی مذهبی طالبان.

کلیدواژه‌ها:

افغانستان، بحران
دولت‌ملت‌سازی، جامعه
گسسته، عصبیت، دولت
ورشکسته، مذاکرات صلح.

* نویسنده مسئول:

دکتر محسن عباس زاده مرزبالی
نشانی:
گروه علوم سیاسی، دانشکده
حقوق و علوم سیاسی، دانشگاه
مازندران، بابلسر، ایران.
پست الکترونیک:
m.abbaszadeh@umz.ac.ir

استناد به این مقاله:

عباس زاده مرزبالی، محسن، طالشی کلتی، کوثر. (۱۴۰۱). طالبان و بازیابی حاکمیت: جنبش قوی، دولت‌ملت ضعیف، مطالعات بنیادین و کاربردی جهان اسلام، (۵)، ۲، صص: ۱۳۰-۱۰۵

۱. مقدمه

افغانستان در سال ۲۰۲۱ روزهای سختی را پشت سر گذاشت. هنوز تابستان نرسیده بود که ولایات آن زیر فشار نیروهای جنگنده طالبان قرار گرفتند و سپس دومینووار یکی پس از دیگری سقوط کردند تا اینکه نیروهای طالبان به دروازه‌های کابل رسیدند. سرانجام در نیمه آگوست و در میان شگفتی جهانیان پایتخت سقوط کرد و طالبان موفق شد برای دومین بار قدرت را در افغانستان در دست بگیرد و دگرگونی سریع در نظام سیاسی افغانستان را در جهت احیای امارت اسلامی ساقط‌شده در سال ۲۰۰۱ آغاز کند. در وقوع این دگرگونی عواملی دخیل هستند که مسئولیت بخشی از آن‌ها به دولت افغانستان و بخشی دیگر به آمریکا بر می‌گردد: ۱. اعلام خروج آمریکا از افغانستان؛ ۲. ضعف و شکاف عمیق در رهبری حکومت افغانستان؛ ۳. شکاف عمیق میان سیاست‌های لشگری و کشوری؛ ۴. ماندگاری درآمدهای فسادزای ناشی از مواد مخدر و همچنین افزایش درآمذزایی طالبان از منابع محلی؛ ۵. انکار مشکلات فراوان در سازمان، آموزش، تجهیزات و رهبری نیروهای افغان حداقل از سال ۲۰۰۷ به بعد از سوی آمریکا، ناتو و حکومت افغانستان؛ ۶. سطح پایین آمادگی ارتش افغانستان به دلیل وابستگی به نیروهای آمریکایی؛ ۷. وابستگی نیروهای افغان در تجهیزات به پیمانکاران؛ ۸. تمرکز اشتباه آمریکا و ناتو بر صرفاً تهدید تروریستی و نظامی طالبان به جای ارزیابی دلایل پیشروی فزاینده آن‌ها، ۹. تمرکز فقط بر شهرها و مراکز پرجمعیت و رهاکردن روستاها و حومه؛ ۱۰. توجه نکردن به راهبرد طالبان که هم‌زمان با مذاکرات صلح در حال آماده‌شدن برای پیشروی گسترده به سمت شمال و دیگر مناطق بود (Cordesman, 2021: 3-12).

این تحول تاکنون از دیدگاه‌های مختلفی تحلیل شده است، مانند بررسی علل ضعف دولت افغانستان، نقش قدرت‌های خارجی، تأثیر آن بر آینده افغانستان، روابط منطقه‌ای و تهدیدات و فرصت‌های آن برای ایران. آنچه پژوهش حاضر را متمایز می‌سازد، تمرکز بر تحلیل چرایی و چگونگی این دگرگونی سیاسی از منظر «نظریه‌های دگرگونی انقلابی» است. در این زمینه، این پرسش مطرح می‌شود که چگونه می‌توان قدرت‌گیری دوباره طالبان را تحلیل کرد؟ ماهیت و بستر دگرگونی سیاسی اخیر در افغانستان به‌گونه‌ای بوده است که تصلب بر یکی از تقسیم‌بندی‌های رایج از انواع تحول انقلابی (انقلاب، کودتا، جنگ داخلی و ...) مانع فهم ابعاد مختلف و پیچیدگی‌های این دگرگونی می‌شود. بر این مبنا، پژوهش حاضر بر این فرضیه شکل می‌گیرد که تحلیل نظری این رخداد مستلزم ترکیبی از نظریه‌های قدیم و جدید در

مورد منطق دگرگونی سیاسی است. در این معنا، جنبش قومی مذهبی طالبان با اتکا به عنصر عصبیت، در شرایط بحران دولت ملت در افغانستان، یعنی آمیزه‌ای از جامعه گسسته و دولت ورشکسته و تقارن با شرایط مناسب بین‌المللی، بدون مواجهه با مقاومت جدی از سوی جامعه، دولت و بازیگران خارجی موفق به بازیابی حاکمیت خود در افغانستان شد. شیوه وقوع این تحول، به لحاظ شکلی به سبک انقلاب‌های شرقی، پیش‌روی از پیرامون تا تسخیر پایتخت، شباهت داشت.

پژوهش حاضر از چند بخش تشکیل می‌شود. نخست، در قالب یک چارچوب نظری ترکیبی، امکانات نظری نظریه‌های قدیم و جدید در جهت طراحی عناصر یک الگوی مفهومی برجسته می‌شود. در گام‌های بعد دلالت‌ها و مصادیق هر یک از ارکان این چارچوب نظری ترکیبی برای تحلیل قدرت‌گیری دوباره طالبان را نشان می‌دهیم. به ترتیب، اهمیت عصبیت در انسجام گروهی طالبان، تأثیر از هم‌گسیختگی اجتماعی و نبود دولت ملی بر شکل‌نگرفتن ضدبسیج در برابر طالبان و تقارن با شرایط مناسب بین‌المللی در جابه‌جایی قدرت. در پایان، با بهره‌گیری آزاد از سبک انقلاب‌های شرقی، فرم وقوع این دگرگونی (نحوه پیش‌روی طالبان) را توضیح می‌دهیم.

۲. پیشینه پژوهش

چنانکه پیش‌تر آمد، در تمایز با پژوهش‌های متعددی که دگرگونی سیاسی در افغانستان را از چشم‌اندازهای مختلفی مانند بررسی علل ضعف دولت افغانستان، نقش قدرت‌های خارجی، تأثیر آن بر آینده افغانستان، روابط منطقه‌ای و تهدیدات و فرصت‌های آن برای ایران ارزیابی کرده‌اند، پژوهش حاضر در پی تحلیل چرایی و چگونگی به‌دست‌گرفتن قدرت دولتی توسط طالبان از منظر «نظریه‌های دگرگونی انقلابی» است. تا جایی که جست‌وجو کردیم، طرح‌واره مشابهی در ادبیات موضوع ندیدیم. با این حال، می‌توان به پژوهش‌هایی اشاره کرد که بعضی از آن‌ها در هم‌نشینی با یکدیگر عناصر طرح‌واره ترکیبی پژوهش حاضر را شکل داده‌اند.

برای نمونه، در میان پژوهش‌های خارجی به دو مقاله اشاره می‌کنیم. مالایز داود (۲۰۲۲) در نوشتاری، بازگشت طالبان به قدرت را از منظر ایجابی یعنی با تمرکز بر تصویر کارآمدی ناشی از انسجام این گروه بررسی می‌کند. از همین زاویه به گمانه‌زنی در مورد چالش‌های محتمل حکومت طالبان در آینده می‌پردازد. احمد خان دولتیار (۲۰۲۱) در ارزیابی دلایل

بازیابی قدرت طالبان به عواملی مانند فساد، قوم‌گرایی و نبود حاکمیت قانون در دولت مستقر، تغییرات تاکتیکی از سوی طالبان، و مماشات جامعه بین‌الملل با طالبان اشاره می‌کند. چنانکه می‌بینیم، این عوامل پاره‌های ساختمان تحلیلی پژوهش حاضر را نیز شکل می‌دهند. از میان پژوهش‌های داخلی نیز به چند مقاله اشاره می‌کنیم. مهربان دافساری و میراحمدی (۲۰۱۸) با بازیابی مفهوم عصیبت ابن‌خلدون در پی ارزیابی کاربست آن برای توضیح نحوه قدرت‌گیری داعش برآمده‌اند. مقاله حاضر نیز این تمهید نظری را ابزار مناسبی برای فهم و توضیح برآمدن دوباره طالبان افغانستان می‌پندارد. باقری دولت‌آبادی و همکاران (۲۰۱۹) در مقاله‌ای نقش هویت قومی پشتون را در بازتولید قدرت طالبان محور بحث خود قرار داده‌اند. حمید هادیان (۲۰۱۹) در مقاله خود بر ضعف‌های ساختاری دولت‌سازی در افغانستان تمرکز می‌کند که بخش‌هایی از پژوهش حاضر با آن هم‌پوشانی دارد.

۳. چارچوب نظری

در این پژوهش بر این باوریم که با استفاده از امکانات نظری چند نظریه و ادغام آن‌ها در قالب یک چارچوب نظری ترکیبی می‌توان به الگویی برای تحلیل دگرگونی سیاسی اخیر در افغانستان دست یافت. عناصر این چارچوب تحلیلی عبارت‌اند از:

۳-۱. عصیبت، بنیاد انسجام و غلبه

ابن‌خلدون عصیبت را عامل اصلی بسیج قوا و تشکیل دولت‌ها در جامعه قبیله‌ای می‌داند. براساس نظریه او، عصیبت وابستگی‌هایی است که بین انسان‌ها وجود دارد. کار این اجتماعات را تسهیل می‌کند و مبنای شکل‌گیری اجتماعات بزرگ‌تر از جمله دولت می‌شود (Pooladi, 2016: 121)، بدین صورت که انسان‌ها به‌واسطه سرشت انسانی خویش در هر اجتماعی به حاکم یا نیروی فرمانروایی احتیاج دارند که آنان را از تجاوز به حقوق یکدیگر بازدارد و آن نیروی حاکمه ناگزیر باید در پرتو نیروی عصیبت بر مردم غلبه یابد. بنابراین عصیبت با سازمان‌دهی و ایجاد تمرکز قدرت از چارچوب طایفه و قبیله فراتر می‌رود و به منبع هرگونه داعیه کسب قدرت سیاسی تبدیل می‌شود، زیرا وقتی عصیبت شکل گرفت، حاملان آن به منزلت دست‌یافته بسنده نمی‌کنند و به دنبال افزایش قدرت خود بر می‌آیند. عصیبت توسعه می‌یابد تا به تشکیل دولت برسد. نیرومندترین عصیبت بر پایه پیوندهای خونی و خویشاوندی و قوی‌ترین پیوندها هم در میان باده‌نشینان شکل می‌گیرد. در همان حال، عصیبت این قابلیت را دارد که به‌وسیله

سازوکارهای قبیله‌ای همچون هم‌پیمانی (ولاء) و هم‌سوگندی (حلف)، گروه‌های غیرخویشاوند را نیز دربرگیرد (147-146: Mehraban Dafsari & Mirahmadi, 2018). بنابراین در جامعه قبیله‌ای کسانی می‌توانند بر صاحبان عصیت حکومت کنند که از نسب آن‌ها باشند. اگر افراد یا گروه‌های خارج از تبار قبیله به حکومت برسند از سوی جامعه قبیله‌ای پذیرفته نخواهند شد (207: Mahmoodi, 2021).

۲-۳. بسیج منابع در جامعه گسسته

عصیت به مثابه رانه پیشاسیاسی (قومی مذهبی) وحدت هواداران زمانی می‌تواند مبنای بسیج گسترده شود که بستر اثرگذاری آن وجود داشته باشد. بنابراین ساختار جامعه، متغیر تعیین‌کننده است. چنانکه آنتونی ابرشال می‌گوید تعارض در هر جامعه‌ای وجود دارد، اما شرایط مناسب برای شکل‌گیری یک جنبش، در جامعه‌ای با قشربندی وسیع و ساختار گسسته بیشتر است. جامعه گسسته، جامعه‌ای تجزیه‌شده به گروه‌های جدا از هم است که ارتباط بین طبقات، اقشار و گروه‌های آن بسیار کم، اما روابط رودرروی درون‌گروهی بسیار قوی‌تر است. گروه می‌تواند یک ناحیه، قبیله، قشر یا انواع زیرمجموعه‌های یک جامعه باشد. بنابراین سازمان می‌تواند براساس ساخت‌های سنتی مانند قبیله، خویشاوند، قوم و روستا شکل گیرد. در نتیجه، در یک اجتماع سنتی نیز، در صورت «پیدایش فرصت عمل» برای رهبران بسیجگر، زمینه برای ظهور جنبش فراهم می‌آید. نتیجه اینکه، در یک جامعه تجزیه‌شده بر محور شکاف‌های اجتماعی و فرهنگی (قومی مذهبی) یا اقتصادی، هریک از بخش‌های اجتماعی که در نتیجه وجود این شکاف‌ها پدید می‌آیند، ممکن است هویت و سازمان خاصی بیابند، بنابراین زمینه ظهور رهبران بسیجگری در آن‌ها فراهم شود که به‌سادگی اعضای گروه را بر مبنای روابط درون‌گروهی بسیج می‌کنند (91-92: Bashirieh, 2005; 331-332: Panahi, 2017).

۳-۳. دولت ورشکسته و بحران‌های چهارگانه

در وضعیت پیش‌گفته، زمانی احتمال توفیق جنبش بالا می‌رود که حکومت مستقر در موضع اقتدار نباشد. در نتیجه، ابتدا وضعیت حاکمیت دوگانه (رژیم مستقر و معارضین) و سپس فروپاشی حاکمیت مستقر روی خواهد داد. یک دولت ورشکسته به‌شدت در معرض مواجهه با این وضعیت قرار دارد. دولت ورشکسته، دولتی است که توانایی بازنمایی و انجام کارکردهای معمول یک دولت مانند انحصار کاربرد زور مشروع برای حفظ ثبات و امنیت، ایجاد شرایط

رشد اقتصادی و تأمین خدمات عمومی برای شهروندان را ندارد (Ehrnreich, 2005: 1160). در این معنا، تحول نظام سیاسی فقط نتیجه کودتاها، اصلاحات بزرگ یا فتوحات خارجی نیست، بلکه محصول فرایند ضعف، زوال و فروپاشی تدریجی رژیم‌ها نیز هست. استمرار رژیم‌های سیاسی بستگی به استحکام پایه‌های چهارگانه قدرت آن‌ها یعنی مشروعیت (ایدئولوژی)، کارآمدی (تأمین منافع عمومی)، روابط با طبقه مسلط (تأمین منافع خصوصی) و دستگاه سلطه و اجبار دارد و بحران در هر یک یا همه این پایه‌ها ممکن است موجب تحول درونی یا فروپاشی کامل نظام سیاسی شود. معمولاً کسری مشروعیت، ناکارایی، ازدست‌رفتن پایگاه‌های حمایت اجتماعی و ضعف در سرکوب و اعمال سلطه در دولت وقتی دست‌به‌دست هم دهند، احتمال فروپاشی کامل افزایش می‌یابد. این احتمال وقتی قطعیت می‌یابد که چنان دولتی با نیروهای مخالف سازمان‌یافته‌ای مواجه باشد که دارای ایدئولوژی، رهبری و توانایی بسیج سیاسی باشند (Bashirieh, 2013: 191-192).

۳-۴. نقش عوامل بین‌المللی در دگرگونی داخلی

روابط بین‌المللی عامه مردم، نخبگان و دولت‌ها در یک محیط ایزوله صورت نمی‌گیرد. چنانکه صاحب‌نظرانی مانند جک گلدستون و جان فورن متذکر شده‌اند، «قدرت‌های خارجی می‌توانند نقش اساسی در دگرگونی‌های سیاسی داخلی و تحولات انقلابی داشته باشند. اگر ملت‌ها یا گروه‌های دیگر به سازماندهی و مسلح کردن مخالفان رژیم کمک کنند یا اگر متحدان خارجی پیشین رژیم دست از حمایت از رژیم موجود بردارند، توازن قوا می‌تواند به شکل تعیین‌کننده‌ای به سود مخالفان شروع به تغییر کند. زمانی که توازن قوا به زیان رژیم تغییر کند، نیروهای حکومت به رژیم پشت خواهند کرد و کارآمدی و روحیه نظامی رژیم بیش از پیش تضعیف خواهد شد (Goldstone, 2017: 52). در واقع، وضعیت باز نظام جهانی، راه را برای نظارت و نفوذ قدرت خارجی فراهم می‌کند؛ تحقق چنین وضعیتی ممکن است نتیجه آشفتگی در اقتصاد قدرت‌های مرکزی، رهنمودهای متفاوت به دیکتاتورهای جهان سومی و انشعاب در سیاست خارجی کشور در هنگامه خیزش مردم باشد (Foran, 2007: 302-303).

۳-۵. تسخیر کشور به سبک انقلاب‌های شرقی

سامونل هانتینگتون تفکیک معروفی در خصوص دو نوع انقلاب دارد، انقلاب‌های غربی و شرقی: در انقلاب‌های شرقی نبردهایی میان یک گروه انقلابی و نظام مستقر روی می‌دهد؛ سپس نهادهای

سیاسی جدید ایجاد می‌شود و نهادهای پیشین با خشونت سرنگون می‌شوند. ویژگی شاخص این نوع انقلاب‌ها وجود یک دوران طولانی «قدرت دوگانه» است؛ در همان زمان که حکومت در مناطق جغرافیایی دیگر فرمانروایی‌اش را ادامه می‌دهد، انقلابیون نیز پهنه و اقتدار نهادهای فرمانروایی‌شان را گسترش می‌دهند. ویژگی دیگر این است که انقلابیون در یک نقطه دور از پایتخت منطقه‌ای را تحت نظارت خودشان در می‌آورند و با ارباب و تبلیغات در پی جلب پشتیبانی روستاییان بر می‌آیند. اندک اندک پهنه اقتدارشان را گسترش می‌دهند و عملیات نظامی‌شان را به تدریج از حد حملات تروریستی فردی به سطح جنگ‌های چریکی، منظم و سرانجام، اشغال پایتخت می‌کشاند (Huntington, 1991: 395-397). به‌شکلی مشابه، جک گلدستون نیز به بررسی «پیشروی از پیرامون» به‌منزله یکی از الگوهای سقوط دولت می‌پردازد. در این الگو، طیفی از نخبگان که در پی سرنگونی حکومت مستقر هستند برای پیشبرد هدف خود در نقاطی از کشور پایگاه‌هایی را ایجاد و در مواقع مقتضی تلاش می‌کنند از ضعف حکومت و نارضایتی مردم نهایت استفاده را برده و به جذب افراد روی بیاورند. در این وضعیت، هسته مقاومت گسترش می‌یابد، زیرا انقلابیون طرفداران جدیدی به دست می‌آورند، در حالی که هم‌زمان حمایت از رژیم فعلی کاهش می‌یابد. شورشیان ممکن است به جنگ چریکی، متفرق‌شدن در نواحی روستایی و ضربه‌زدن متناوب به نیروهای دولتی برای نشان دادن ضعف حکومت روی آورند. آن‌ها به یک نیروی نظامی مرسوم تبدیل می‌شوند که می‌تواند جنگی داخلی راه اندازد تا از این راه، پایتخت را در اختیار گیرد. در اینجا، موضع قدرت‌های خارجی نقشی کلیدی دارد، زیرا می‌تواند در تغییر توازن قوا نقش ایفا کند. (Goldstone, 2017: 51-52)

۳-۶. جمع‌بندی و الگوی کاربست

با کنارهم گذاشتن این پاره‌های نظری می‌توان به این الگوی تحلیلی رسید که جنبش‌های مبتنی بر سازماندهی و همبستگی بالای درون‌گروهی، در بستر یک جامعه گسسته و در شرایطی که با دولت ورشکسته مواجه باشند و شرایط بین‌المللی نیز به نفع جنبش مربوطه رقم خورده باشد، فرصت معتنمی برای تسخیر قدرت سیاسی می‌یابند. بر این باوریم که این الگورا می‌تواند در تحلیل سقوط دولت مستقر در افغانستان و قدرت‌یابی دوباره طالبان به‌کار گرفت. در این معنا، طالبان به‌منزله یک جنبش اجتماعی با تکیه بر عصبیت برآمده از ویژگی‌های قومی مذهبی، بر انسجام درونی بالایی تکیه می‌کرد که در مقابل ازهم‌گسستگی جامعه و بحران اقتدار و کارآمدی حکومت مستقر در افغانستان قرار می‌گرفت. در نتیجه، با بهره‌گیری از

بحران در نظام دولت ملت افغانستان، به بسیج پیروان خود در شرایط انفعال جامعه و حکومت مستقر پرداخت. هم‌سو با این روند، سیاست‌های کشورهای اثرگذار در صحنه داخلی افغانستان به گونه‌ای رقم خورد که زمینه مناسبی برای تداوم پیشروی طالبان بدون مواجهه با مقاومت جدی از سوی جامعه، دولت و بازیگران خارجی فراهم کرد؛ پیشروی‌ای که به لحاظ فرم، به سبک انقلاب‌های شرقی (حرکت از پیرامون تا تسخیر پایتخت) شباهت داشت.

۴. انسجام عصیبت بنیاد جنبش طالبان

ریشه موفقیت طالبان در بسیج گسترده هواداران و پیشروی موفقیت‌آمیز در فرایند کسب قدرت را می‌توان در انسجام گروهی بالای آن به‌منزله یک جنبش دانست. در تحلیل علت ظهور و بروز عناصر اصلی یک جنبش منسجم (ایدئولوژی، رهبری، سازمان) در گروه طالبان، می‌توان برای عصیبت جایگاه محوری قائل شد، عصیبت گروهی‌ای که از قومیت پشتون و سلفیسم دیوبندی تغذیه می‌کند.

۴-۱. پشتونیسیم

طالبان جنبش خود را از قندهار، یکی از مراکز اصلی قومیت پشتون آغاز کرد. این برجستگی خاستگاه قومی، طالبان را با بخش گسترده‌ای از جامعه افغانستان در تعامل دوسویه قرار داد (Karimi Hajikhademi, 2016: 33). پشتون‌ها آداب و رسوم و ویژه‌ای دارند که «پشتونوالی» خوانده می‌شود. این گروه احساس تعلق شدیدی نسبت به هم‌تباران خود داشته و همیاری را از وظایف رسمی قبیله‌ای خود می‌داند. چنین ویژگی موجب شد با وجود نزاع‌های ممتد داخلی، خصومت‌ها را در شرایط حساس کنار گذاشته و به‌طور موقت در موضوع مربوط به سرنوشت مشترک گرد هم آیند (Arefi, 1999: 208).

تصور برتری نژادی پشتون‌ها به‌طور عام و طالبان به‌طور خاص، نسبت به سایر اقوام افغانستان، ویژگی بارز این فرهنگ قومی و قبیله‌ای است که در روایت‌های افسانه‌ای و جعل اسطوره بازتاب یافته است. بر این اساس، پشتونیسیم که برای آن‌ها در حکم ملی‌گرایی افغان است، شالوده حق حاکمیت بر سرزمین محسوب می‌شود و انتقال قدرت به دیگر اقوام را به‌منزله نوعی تابوشکنی و تاراج میراث اجدادی جلوه‌گر می‌کند (Mir-Ali & Mohseni, 2018: 189-190). نظام‌گیری، ویژگی دیگری است که از اهمیت غیرت، شجاعت و مردانگی

در میان پشتون‌ها برمی‌خیزد؛ ویژگی که گفت‌وگو را به منزله سازشگری، ترس و بزدلی به تصویر کشیده و به عادت‌واره برتنبایدن تفاهم با مخالفان شکل می‌دهد. برتردانستن رئیس قبیله و التزام غیرانتقادی به حکم او از دیگر عادت‌واره‌های قوم پشتون است که در منش طالبان نیز محسوس است (Bagheri Dolatabad and others, 2019: 87-89).

۲-۴. سلفیسم دیوبندی

تأثیرپذیری طالبان از فرهنگ قبیله‌ای پشتون، در نوع تفسیر آن‌ها از مفاهیم و قوانین دینی نیز کاملاً محسوس است. آئین دیوبندی که امروزه از مهم‌ترین جریان‌های بنیادگرای اسلامی در شبه قاره هند است، عمده‌ترین تأثیر ایدئولوژیکی را بر طالبان داشته است. در قالب اندیشه‌های مکتب دیوبندی که سیاست را جزو جدانشدنی از مذهب می‌داند، حکمرانی اسلامی به منزله حکمرانی فردی تصور می‌شود و احکام نهایی تا حد زیادی در اختیار خلیفه یا امیرالمؤمنین است. خلیفه را شورای اهل حل و عقد نصب می‌کنند (Danesh, 2019: 69-79) مهم‌ترین گام در تأثیر فرهنگ قبیله‌ای بر اندیشه دینی طالبان را در نوع گزینش الگوی نظام سیاسی و راه‌های مشروعیت‌بخشی به آن می‌توان دید. برای نمونه، اگرچه مدل نظام خلافت در تفکر سیاسی طالبان در اصل مدلی اسلامی است، انتخاب آن به‌عنوان تنها مدل مشروع حکومت از میان سایر مدل‌های موجود در جهان اسلام و دنیای جدید از منابع دیگری تأثیر پذیرفته است. چه اینکه، قرارگرفتن فردی خودکامه در رأس حکومت که نقشی برای سایر افراد ملت قائل نیست، به مدل نظام ریاستی قبیله‌ای مرسوم در جوامع روستایی پشتون‌ها بسیار شبیه است (Mirlotfi & Bakhshayeshi, 2011: 44).

همچنین تفسیر متعصبانه طالبان از اسلام در مناطق جنوبی (پشتون‌نشین) که هنوز تسلط مردان بر زنان را امری عادی و حتی نیکو می‌پندارد، می‌توانست جذاب باشد. طالبان با استفاده از این بستر اجتماعی مناسب و بهره‌گیری از درگیری‌های قومی قبیله‌ای توانست خود را تجهیز و تقویت کند (Karimi Hajikhademi, 2016: 33) در واقع، عقاید طالبان آمیزه‌ای از آداب و رسوم قومی قبیله‌ای پشتون و برداشت سطحی از شریعت اسلامی است و دولت دینی آن‌ها بیش از اینکه با «اسلام حنفی» نسبتی داشته باشد با «اسلام پشتون» سازگار است (Zarei, 2021: 13). در مجموع، ویژگی‌های زندگی مردم افغانستان، به‌ویژه پشتون‌ها، افراد را به سمت انسجام قبیله‌ای یا به تعبیر ابن‌خلدون، عصبیت می‌برد و این عصبیت با انگیزه‌های قوی دینی تقویت شد و قدرت

زیادی به این جنبش بخشید (Zahedi, 2021: 143-147) تا با استفاده از نفرت قومی مذهبی نسبت به دخالت عوامل خارجی در سرزمینشان، برای بازیابی حاکمیت‌شان اقدام کنند.

۵. بحران دولت ملت در افغانستان

علاوه بر انسجام درون‌گروهی جنبش طالبان، دیگر عنصر مؤثر بر قدرت‌یابی دوباره طالبان را باید در آسیب‌پذیری جامعه و دولت افغانستان در برابر طالبان دید. در تعریف و گونه‌شناسی این وضعیت، تعبیر «ملت ضعیف، دولت ضعیف» راهگشا است. «ملت ضعیف» به نبود استحکام ملی و تقدم وفاداری‌های قومی مذهبی به وفاداری‌های ملی سیاسی اشاره دارد و «دولت ضعیف» به نبود اقتدار مرکزی، ضعف ساختاری در کنترل تمامیت ارضی و بحران کارآمدی.

۵-۱. جامعه گسسته

افغانستان را می‌توان مصداق بارز یک «جامعه گسسته» (به تعبیر ابرشال) دانست؛ وضعیتی برآمده از دولت مصنوعی (برونزا) که نتوانست به دولتی ملی تبدیل شود. «دولت‌سازی» از دید راجرز روند یا فرایندی است که در آن جامعه سیاسی تلاش می‌کند با انباشت قدرت و توسعه ظرفیت‌های نهادی (دولت‌سازی)، استقلال و حاکمیت خود را کسب، حفظ و ارتقا دهد؛ چنین هدفی، به شدت وابسته به افزایش همبستگی ملی و ثبات سیاسی (به‌ویژه در مفهوم توسعه نهادهای دموکراتیک) است. هدف چنین روندی، تکامل هرچه بیشتر دولت به‌عنوان نهادی نیرومند و ملت به‌عنوان سازه اجتماعی یکپارچه و دارای هویت واحد و پیوند هرچه بیشتر میان این دو است، به‌گونه‌ای که در نهایت در نگاه بین‌المللی، دولت ملت، ساختی درهم‌تنیده و تجزیه‌ناپذیر به تصویر درآید یعنی ملت، دولت را از خود بدانند. بسیاری از کشورها در جهان امروز، از جمله در خاورمیانه، شکل ظاهری دولت ملت را دارند، اما در عمل، بسیاری از آن‌ها هویت ملی مستحکم ندارند و بین دولت و ملت، شکاف جدی وجود دارد. چنین شکافی از یک‌سو به بی‌اعتمادی بخش قابل توجهی از ملت نسبت به دولت و بحران شدید مشروعیت سیاسی انجامیده است؛ از سوی دیگر، منجر به تنش‌های شدید قومی و مذهبی در جامعه و بحران هویت و بحران یکپارچگی شده است (Sardarnia, 2013: 28-30).

درباره افغانستان این وضعیت ریشه در این واقعیت دارد که در لحظه تأسیس این کشور به‌عنوان یک موجودیت سیاسی ملی، هیچ‌گونه علت درون‌زای معتبر و برخاسته از اراده ملی به استقلال

وجود نداشت، بلکه شکل‌گیری آن به دلیل نقش حائل بودن سرزمین افغانستان در «بازی بزرگ» قرن نوزدهم میان روسیه تزاری و امپراتوری بریتانیا و پیامدها و مصالح رقابت ژئوپلیتیک آن‌ها بود. زمانی که نیروی درون‌زایی وجود نداشته باشد، نمی‌توان از دل گروه‌های فرهنگی، مذهبی و زبانی متفاوت، یک ملت شکل داد. به همین دلیل، افغانستان، و رای آنکه چه نوع حکومتی بر آن حکمفرما بوده، همواره دچار این سه مشکل هویتی بوده است: ۱. هویت دولت،^۱ یعنی افغانستان به‌عنوان یک دولت همواره دچار مشکل بوده است؛ ۲. هویت نظام،^۲ یعنی کمتر زمانی بوده است که حاکمیت مستقر در کابل، بر تمام افغانستان حکمرانی کند؛ ۳. هویت ملی،^۳ یعنی مفهوم افغانستانی به‌عنوان یک ملت امری مبهم است و واژه افغان یا اوغان در واقع به معنای پشتون است، اما اقوام دیگر مانند تاجیک‌ها، هزاره‌ها، هراتی‌ها، ترکمنان، ازبک‌ها، سادات، قزلباش‌ها، نورستانی‌ها و قزلباش‌ها به رسمیت شناخته نشدند (Reisinezhad, 2021).

چندگانگی‌های قومی، زبانی و مذهبی، زمینه‌های قوام و دوام روح مشترک ملی را کم‌رمق و ضعیف ساخته است، زیرا تأکید بر پایبندی‌های قبیله‌ای، خرده‌فرهنگ‌های تباری و تابوساختن نمادهای عشیره‌ای به‌جای سمبل‌های ملی، از جلوه‌های آشکار پرورش نیافتگی و نقصان «روح ملی» به‌شمار می‌رود. تداوم این ساختار بیمار، به بسته‌شدن شریان‌های تعامل کلان در میان عناصر ملی و تجزیه هرچه بیشتر اقوام و ارکان تشکیل‌دهنده ساختار اجتماعی جامعه افغانستان انجامیده است (Norian, 2015: 122). پیوستگی غریزی افراد یک قبیله و روابط درونی یک محیط زندگی مشترک، نوعی سلسله‌مراتب و قشربندی‌های ثابت اجتماعی در داخل سازمان قبیله‌ای ایجاد کرده است که در عمل ارتباط و تبادل آموزه‌ها را بین پیروان و بستگان قبایل بسته است. به‌عنوان یک نظام بسته و خودمحور، ویژگی این نظام، فرافکنی و درون‌گرایی‌ای است که بی‌اعتمادی را نسبت به محیط بیرونی در ذهن و بینش جامعه پرورش می‌دهد. بنابراین فرهنگ قبیله‌ای از یک سو با نشانه‌های زندگی مدرن در تقابل است و از سوی دیگر با میزهای فرهنگ میان‌قومی در تعارض (Faraji-Rad and others, 2011: 121-122).

۵-۲. دولت ورشکسته

وضعیت دولت افغانستان دقیقاً در چارچوب تحلیلی دولت ورشکسته می‌گنجد. شرایطی که

1. state identity
2. regime identity
3. national identity

دولت مرکزی به دلیل ازدست دادن اقتدار داخلی خود قادر به حمایت از شهروندان و حفظ حاکمیت سرزمینی در مقابل تهدیدات داخلی و خارجی و ارائه خدمات اساسی مانند آموزش و بهداشت نیست. چنانکه گفتیم، این شرایط محصول جبر جغرافیا یا موقعیت جغرافیایی داخلی و منطقه‌ای افغانستان به‌عنوان کشوری حایل است. کشورهای حایل نقشی بسیار ضعیف و منفعلانه در سیاست منطقه‌ای و بین‌المللی دارند و همواره بین قدرت‌های بزرگ دارای وضعیت ساندویچ هستند و استقلال و تمامیت ارضی آن‌ها تابع رقابت‌های منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای می‌شود.^۴ افزون بر این، جغرافیای قومی نیز این کشور را بدون استحکام ملی و حاکمیت سرزمینی کرده است. در نتیجه، در افغانستان که از زمان اشغال ۱۹۷۸ از سوی اتحاد شوروی و به‌ویژه اشغال آمریکا در سال ۲۰۰۲ به بعد با دولتی شکننده و جامعه آشوب و آسیب‌زده از جنگ داخلی و تروریسم روبه‌رو بوده است، دولت که نماد وحدت ملی است، به تدریج تابع وحدت قوم پشتون شده و در بستر قبیله‌گرایی پشتونی به اداره ملی کشور پرداخته است. در واقع، اگرچه بقای کشور افغانستان در این بستر جغرافیایی تاریخی، در گرو محوریت قوم پشتون بوده است، در همان حال، نبود وفاداری‌های ملی بر تشدید ضعف ساختاری دولت افزوده و به دولت ملت ضعیف انجامیده است (Hadian, 2009: 143-147).

رعایت نکردن واقعیت‌های عینی افغانستان در تأسیس نظام و شکل‌گیری حکومت‌های فراقانونی مزید بر علت بود. از آنجا که نظم حقوقی و سیاسی پایه‌ریزی شده در کنفرانس بن، به‌عنوان محور قانون اساسی افغانستان پسا طالبان، با واقعیت‌های عینی جامعه افغانستان هم‌خوانی چندانی نداشت، به جای حل مشکل افغانستان سبب بحران سیاسی شد^۵ و نتوانست تمام گروه‌های قومی و سیاسی را زیر چتر حکومت جمع کند. از این‌رو، گروه‌های قومی و سیاسی‌ای که شعاع وجودی‌شان را در حکومت نمی‌دیدند، تا سرحد حمایت از طالبان به تخریب حکومت بر آمدند. عامل دیگری که مشروعیت حکومت را تضعیف می‌کرد، برگزاری انتخابات همراه با تقلب در سال‌های ۲۰۰۹، ۲۰۱۴، ۲۰۱۹ بود که به ایجاد حکومت‌های

۴. در این رابطه، افغانستان در دوران «سیاست‌های بازی بزرگ» حایل بین بریتانیا و روسیه تزاری بود. روسیه به دنبال جلوگیری از نفوذ بریتانیا در آسیای مرکزی بود و بریتانیا در پی سد کردن نفوذ روس‌ها به هرات و هندوستان. این نقش در دوران جنگ سرد به‌ویژه با اشغال افغانستان از سوی شوروی و پس از آن نیز ادامه داشت.

۵. برای نمونه، بنابر ساختاری که زلمی خلیل‌زاد، نماینده و سفیر وقت آمریکا در افغانستان، در ایجاد آن نقش داشت، رئیس دولت باید پشتون و معاونان او از دیگر اقوام باشند. اما سمبلیک بودن نقش معاونان و تفویض نکردن صلاحیت رئیس دولت به معاونان منجر به بی‌ثباتی سیاسی شده بود، زیرا هر معاون در کنار انتخاب شدن توسط مردم از نظر سیاسی یک قوم را نمایندگی می‌کردند.

فراقانونی انجامید (Dawlatyar, 2021: 440). فساد نیز مسئله‌ای گسترده و عمیقاً ریشه‌دار در افغانستان بوده است. رشوه اغلب بخشی از فرایند درخواست شغل، تعامل با دفاتر فرمانداری و استانی، قوه قضاییه، خدمات امنیتی (برای نمونه، مرزبانان یا پلیس)، استفاده از امکانات بهداشتی درمانی و حتی پذیرش در مدارس و دانشگاه‌ها بوده است. در کنار فساد، سطح بیکاری بالای ۵۰ درصد و سطح سواد (خواندن و نوشتن) زیر ۴۰ درصد قرار داشتند. جوانان به محض فراغت به دلیل نبود ابزارهای تولید مدرن بیکار مانده بودند (Bak, 2019).

همان‌طور که از مباحث پیش‌گفته پیداست، دولت اشرف غنی را می‌توان مصداق بارز این تحلیل دانست که تحول نظام سیاسی تنها نتیجه کودتاها، اصلاحات بزرگ یا فتوحات خارجی نیست، بلکه ممکن است نتیجه فرایند ضعف و زوال و فروپاشی تدریجی رژیم‌ها باشد. فساد گسترده و ناکارآمدی این دولت در بهبود اوضاع معیشتی مردم و مشکلات آنان منجر به کاهش مشروعیت رژیم و عدم بهره‌مندی از حمایت مردمی و سازمانی در مواجهه با اپوزیسیون منسجم و در حال پیشروی طالبان شد.

۶. مدارا و کمک محیط بین‌الملل در جابه‌جایی قدرت

یکی دیگر از عوامل مؤثر در قدرت‌یابی دوباره طالبان را می‌توان تقارن عوامل داخلی، انسجام جنبش طالبان در برابر ازهم‌گسیختگی جامعه و ضعف دولت با شرایط مناسب بین‌المللی دانست، بدین معنا که مجموعه سیاست‌های به‌کارگرفته شده از سوی بازیگران خارجی منجر شد که در برابر پیشروی طالبان، مقاومت جدی‌ای صورت نگیرد و در مواردی تسهیل شود.

۶-۱. بازیگران فرامنطقه‌ای

شکاف بین اعضای ناتو در خصوص سیاست‌های ناتو در افغانستان نقش مؤثری در تقویت موقعیت و پیشروی طالبان داشت، زیرا مانع به‌کارگرفتن سیاستی منسجم می‌شد. در این زمینه آلمان، هلند و فرانسه دیدگاه‌های متفاوتی نسبت به آمریکا، انگلیس و کانادا داشتند. برای نمونه، در حالی که آمریکا ابتدا معتقد بود ناتو باید در چارچوب عملیات آزادی‌پایدار وارد جنگ با طالبان شود، آلمان وظیفه ناتورا شرکت در عملیات بازسازی و ایجاد ثبات ارزیابی می‌کرد، زیرا ناتو قصد حضور بلندمدت در افغانستان را نداشت. همچنین هلند با آمریکا بر سر نوع رفتار با

زندانیان جنگی اختلاف نظر داشت و خواستار تحویل اسرای جنگی فقط به دولت افغانستان تحت چارچوب قوانین بین‌المللی بود و فرانسه نیز بر سر کشتار غیرنظامیان که به بیزاری افکار عمومی در افغانستان و جهان نسبت به ناتو منجر می‌شد (Shafiee, 2010: 111-112).

عملکرد آمریکا به‌عنوان مهم‌ترین بازیگر خارجیِ صحنهٔ سیاست افغانستان همواره با این انتقاد مواجه بوده است که با وجود داعیهٔ ایجاد ثبات و امنیت در افغانستان، بعضی از سیاست‌های آن در جهت معکوس عمل می‌کرد و همین مسئله به قدرت‌یابی طالبان انجامید. برای نمونه، آمریکا به صراحت اعلام می‌کرد که هدفش از حضور در افغانستان مقابله با تروریسم است نه مبارزه با موادمخدر. در نتیجه، این منبع درآمد کلان امکان استخدام نیروی جدید، خریدار اسلحه و در نهایت بی‌ثبات‌سازی افغانستان را برای طالبان فراهم می‌کرد. همچنین، با وجود اختصاص کمک‌های اقتصادی به بازسازی افغانستان از سوی آمریکا، در مجموع چنین برداشتی می‌شد که رویکرد آمریکا به افغانستان نظامی و امنیت‌محور (در حد یک پایگاه نظامی منطقه‌ای) است نه اقتصادمحور. این سیاست واقع‌بینانه می‌نمود، اما از آنجا که اقتصاد و امنیت دو روی یک سکه‌اند، تداوم مشکلات اقتصادی به‌منزلهٔ تداوم ناامنی و شکست سیاست کلان بود (Hoseinkhani, 2011: 227-228). چنانکه در عمل، ناکامی حکومت طرفدار غرب، منجر به گسترش بی‌ثباتی سیاسی و تروریسم شد. در نتیجه، با غالب‌شدن سیاست کاهش هزینه‌های نظامی و غیرنظامی آمریکا در افغانستان، واشنگتن سیاست انعقاد توافق صلح با طالبان و خروج از افغانستان را در پیش گرفت (Hedayati Shahidani and others, 2021: 143-145). سیاستی که مؤلفه‌ای مهم از بازگشت واشنگتن به راهبرد «بازموازنه» در جهت بسیج منابع در مناطق حیاتی جدید است.

در واقع، بازتوزیع قدرت در نظام بین‌الملل، آمریکا را به بازتعریف منبع تهدید (از تروریسم به هژمونیک‌گرایی قدرت‌ها) و کانون تهدید (عمدتاً از آسیای غربی به آسیای شرقی) واداشت و خروج از افغانستان به دوروش به آمریکا فرصت رویارویی با رقبای هژمونیک در چند منطقهٔ آسیا، اروپا و خلیج فارس را می‌دهد: نخست، آمریکا از امکان انتقال منابع و امکانات خود از افغانستان به این مناطق برخوردار می‌شود؛ دوم، برچیده‌شدن چتر امنیتی آمریکا در افغانستان به بی‌ثباتی و ناامنی در این مناطق می‌انجامد و واشنگتن می‌تواند از آن در جهت محدودسازی راهبردی سه قدرت منطقه‌ای (به ترتیب اولویت: چین و روسیه و ایران) بهره‌برد و به موازنه‌سازی رقبای راه دور دست یابد (Soleimani Poulak, 2022: 253). در خصوص

افغانستان نیز واشنگتن دریافت که در سیاست‌های آینده باید به واقعیت‌های سیاسی توجه بیشتری نشان دهد و با هر گروهی که توان به دست‌گیری قدرت در افغانستان را داشته باشد، تماس برقرار کند.

۶-۲. بازیگران منطقه‌ای

رقابت هند و پاکستان برای نفوذ در افغانستان به‌طور تاریخی، نقش مهمی در بی‌ثباتی افغانستان داشت. نهادهای امنیتی پاکستان در قالب سیاست عمق راهبردی خواهان نفوذ در افغانستان برای مقابله با تهدید هند و جلوگیری از محاصره‌شدن از راه خاک افغانستان بوده‌اند. بنابراین طرح استقرار حکومت پشتون به رهبری طالبان برای مقابله با نفوذ هند و سرکوب جنبش‌های جدایی طلب در مناطق شمالی هم‌مرز با افغانستان را می‌توان در راستای همین سیاست و به‌منظور ایجاد اهرمی نیرومند در برابر هند در صورت وقوع هرگونه درگیری نظامی در منطقه مورد اختلاف کشمیر دانست (Rafi & Bakhtiari Jami, 2014: 45).

علاوه بر هند و پاکستان، تحولات افغانستان، در هر شرایطی و با حضور هر قومی در قدرت، به‌صورت مستقیم و غیرمستقیم بر امنیت ملی ایران تأثیر می‌گذارد. در نتیجه، ایران از گفت‌وگو با طالبان ابتدا به‌دنبال ترغیب آن‌ها به مذاکرات صلح و گفت‌وگوی مستقیم با دولت افغانستان بدون دخالت عوامل خارجی بود و در تحلیل کلان، در پی تصریح این امر بود که روند صلح افغانستان نمی‌تواند بدون کمک و نظارت جمهوری اسلامی محقق شود (Mashreq News Website: 29. 12. 2018). در این معنا، مشارکت طالبان در قدرت این‌گونه ارزیابی می‌شد که برقراری ثبات نسبی و کاهش حملات تروریستی و نظامی در افغانستان ضریب امنیت را در این کشور تا حدودی بهبود می‌بخشد و با توجه به مجاورت جغرافیایی با ایران، می‌تواند بر تقویت امنیت مرزهای مشترک، کاهش قاچاق مواد مخدر، کاهش مهاجرت‌های غیرقانونی، مقابله با تروریسم تکفیری داعش و هرگونه اشغالگری خارجی، تأثیر مثبتی داشته باشد (Rohi, 2022). مهم‌تر از همه، ایران در پی تأکید بر نقش‌آفرینی خود بعد از خروج آمریکا بود، انتقال داعش به افغانستان را سیاست آمریکا علیه خود ارزیابی می‌کرد. اما ترجیح داد بدون رویکرد نظامی و از راه مذاکره با طالبان از قدرت‌گرفتن داعش در افغانستان جلوگیری کند.

با وجود اینکه تسلط طالبان بر افغانستان و قدرت‌گیری نیروهای افراطی و نیز مسئله قاچاق مواد مخدر می‌تواند تهدید گسترده امنیتی بالقوه برای آسیای مرکزی و در نتیجه روسیه

محسوب شود، روس‌ها از راه همکاری با طالبان در پی کاهش این تهدیدات برآمدند. هم‌سو با این بازیگران، چین از سال ۲۰۱۴ که رهبران طالبان از پکن بازدید کردند، در عمل موقعیت آن‌ها را به‌عنوان یکی از سهام‌داران سیاست داخلی افغانستان پذیرفته است. چین به‌عنوان یک بازیگر جهانی عملگرا امنیت افغانستان را عامل مهمی برای منافع اقتصادی، امنیتی و راهبردی خود می‌داند. به‌ویژه اینکه خشونت اسلام‌گرایان افراطی در افغانستان می‌تواند تهدیدی بالقوه برای استان سین‌کیانگ چین باشد. از نظر اقتصادی نیز، افغانستان را به‌عنوان یک متغیر مهم در اقتصاد بین‌الملل خود می‌بیند، زیرا ثبات افغانستان برای حفاظت از طرح «ابتکار یک کمربند، یک راه» کلیدی است (Attannayake, 2021).

۷. به‌دست‌گرفتن قدرت، بدون مواجهه با مقاومت

حاصل‌هم‌نشینی عناصر پیش‌گفته، تسخیر کشور توسط جنبش طالبان بدون مقاومت جدی از سوی جامعه، دولت و بازیگران خارجی بود. شکل این تصرف، به سبک انقلاب‌های شرقی به مفهوم هانتینگتونی بود. یعنی طالبان حرکت خود را از پیرامون آغاز کرد و در مدت کوتاهی توانست بسیاری از شهرهای افغانستان را به تصرف در آورد و سرانجام قدرت دولتی را در دست بگیرد. در خصوص این روند دو مرحله را باید متمایز کرد: در سال‌های ۲۰۰۱ تا ۲۰۰۴ به‌منزله دوران سقوط تا آغاز شورش دوباره و در سال‌های ۲۰۱۵ تا ۲۰۲۱ به‌منزله مسیر بازگشت به قدرت (Thomas, 2021).

۷-۱. انزوا، بازیابی، خیزش

گروه طالبان بعد از سال ۲۰۰۱ که آمریکا دولت‌ش را سرنگون کرد، به مناطق دوردست افغانستان گریخت. در ابتدا گمان می‌شد که آمریکا توانست طالبان را نابود کند. اما این تصور اشتباه بود، زیرا آمریکا موفق به سرنگونی «دولت» طالبان شده بود نه «جنبش» طالبان که بعد از شکست و مدتی زیستن در انزوا تلاش‌های خود برای بازیابی قدرت از دست رفته را آغاز کرد. با ظهور مشکلات اقتصادی، اجتماعی و سیاسی رژیم جدید (ضعف حکومت مرکزی در ایجاد نظم و امنیت، خدمات‌رسانی و توسعه اقتصادی و نیز فساد گسترده دولتی) که کاهش مشروعیت دولت پساطالبان و به‌دنبال آن اعتراضات گاه‌وبیگاه مردمی را در پی داشت. گروه طالبان که در همه جای کشور در پی بسیج پیروان بالفعل و بالقوه خود بود، از این شرایط به‌عنوان نردبانی برای صعود دوباره استفاده کرد. در واقع، هر روز که از اعتبار و جایگاه دولت کمرزی و غنی کاسته می‌شد،

به اعتبار طالبان، به عنوان قدرت غیرقابل چشم‌پوشی افزوده می‌شد؛ به‌ویژه از هنگامی که توانستند بعد از بازیابی انگیزه و توان خود یکی پس از دیگری مناطق را فتح کنند.^۶

در نتیجه، با نمایش توان غلبه، طالبان توانست خود را به‌عنوان یکی از نیروهای مهم کشور به دولت مستقر تحمیل کند. هم‌زمان، فعالان رسانه‌ای طالبان با هشدارهای مکرر مبنی بر احتمال وقوع «جنگ همه علیه همه» تأکید می‌کردند که هیچ نیروی سیاسی اجتماعی به جز آن‌ها، به استناد دوران حکمرانی‌شان (۱۹۹۴-۲۰۰۱) به‌منزله تنها دوران ثبات در افغانستان پس از هجوم اتحاد شوروی، خواست و توانایی حکمرانی با ثبات در کشور را ندارد. در نتیجه، طالبان توانست وعده صلح را به‌منزله تعهد و قابلیت خود، به بازیگران خارجی مؤثر بر سیاست افغانستان با قیمتی گزاف بفروشد؛ وعده‌ای که انسجام سازمانی، کارآمدی عملیاتی و حکمرانی غیرمتفرق آن‌ها در دهه ۱۹۹۰ فرض تحقق‌یابی آن را تقویت می‌کرد. در اصل، آن‌ها با وعده ایجاد یک «لویاتان هابزی» به‌منظور تضمین صلح در پی تأمین اصل مشروعیت (نداشته دهه ۱۹۹۰) برای خود بودند، حتی اگر در کلام این موضوع را تصدیق نکنند (Daud, 2022: 1).

هم‌سو با این روند، آمریکا و پاکستان به‌دنبال تمایزگذاشتن میان طالبان میانه‌رو و تندرو برآمدند. در صحنه داخلی نیز در دوران حکومت کرزی و غنی، پیوسته تلاش‌هایی برای بازشناسی جریان میانه‌رو از درون طالبان و سهیم کردن آن‌ها در قدرت وجود داشته است؛ تا جایی که شماری از افراد منتسب به طالبان در کابینه این دولت‌ها حضور داشتند (Farmanian and oth-ers, 2021). آمریکا بعد از ۱۹ سال جنگ و نزدیک به ۲ سال رایزنی و مذاکره در ۲۹ فوریه ۲۰۲۱ در دوحه قطر توافق‌نامه صلحی با طالبان امضا کرد که بنابر آن، شمار نظامیان آمریکایی حاضر در خاک افغانستان در ازای توقف حملات طالبان و حمایت نکردن از گروه‌های تروریستی مانند القاعده کاهش چشمگیری می‌یافت و همچنین شماری از زندانیان نیز مبادله می‌شدند (An-darabi, 2018). به هر صورت، در راستای تصمیم راهبردی آمریکا برای خروج از افغانستان، تحلیل‌های تصمیم‌سازانه‌ای از این نوع برجسته شد که با آغاز مذاکرات صلح، منازعه در افغانستان وارد مرحله جدیدی شده است که فهم خاص خود را می‌طلبد. بدین معنا که اکنون افغانستان کمتر به کمک ایالات متحده نیاز دارد و باید مسئولیت اصلی برای آینده خود را به عهده گیرد (Afghanistan Study Group, 2021: 59). این در شرایطی بود که جامعه افغانستان

۶. بنابر نقشه‌ای در سال ۲۰۱۷ حدود ۵۰ درصد از خاک افغانستان در دست طالبان بود.

در چندپارگی شدید پس از انتخابات قرار داشته و نخبگان سیاسی افغانستان بیش از پیش درگیر تلاش برای مشخص کردن وضعیت دولت آینده افغانستان بودند.

۷-۲. تجربه یادگیری یا عمل‌گرایی تاکتیکی؟

روند پیش‌گفته، موازنه‌قوا را به‌نفع طالبان تغییر داد، به‌گونه‌ای که به موازات کاهش مشروعیت دولت و کنترل‌نداشتن آن بر استان‌ها، طالبان در عمل بر آن مناطق حاکمیت می‌یافت. آن‌ها به‌جای حمله ابتدایی به کابل و درگیری با دولت مرکزی، از تصرف گام‌به‌گام مناطق پیرامونی آغاز کردند و هم‌زمان خواهان مذاکره با دولت مستقر برای انتقال مسالمت‌آمیز قدرت شدند، اما مذاکرات به‌دلیل فضای تشنج‌آمیز بی‌ثمر شد و طالبان حرکت خود را هم‌زمان با خروج نیروهای آمریکایی از افغانستان آغاز و سرانجام با خروج کامل نیروهای خارجی پایتخت را تسخیر کرد و امارت اسلامی خود را بنا نهاد.

این الگوی عملیاتی موفق به ارزیابی‌های متعارضی دامن زده است. از یک‌سو، برخی آن را حمل بر تجربه یادگیری و تعدیل مواضع می‌کنند، زیرا در این مسیر، طالبان به‌جای الگوی وحشت‌آفرین حمله آغازین به کابل و درگیری با دولت مرکزی (که در کابل، قوی‌تر و از حمایت برخی دولت‌ها و نهادهای خارجی برخوردار بود) به تصرف گام‌به‌گام اما سریع ولایات مرزی و سپس سایر مناطق پرداختند تا از درگیری با نهادها و دولت‌های خارجی مستقر در کابل اجتناب کنند و در عوض تمام مسیرهای مرزی کشور را به تسلط خود درآورده و حلقه محاصره را تکمیل کنند (Zolgharpor, 2021). همچنین با ظهور جلوه‌هایی از تعدیل رفتار، حداقل در برخی از ارکان رهبری‌شان، گویی طالبان به‌منزله یک جنبش غیرمتعارف و رادیکال که در پی پاسداری از همه جنبه‌های حیات اجتماعی و مذهبی است در حال هم‌سوترشدن با دغدغه‌های احزاب سنتی اسلام‌گرای محافظه‌کار، مانند اخوان‌المسلمین مصر یا جماعت اسلامی پاکستان است و محرک آن بیش از اینکه انگیزه کاملاً مذهبی دولت‌سازی برای اعاده فضیلت باشد، انگیزه سیاسی خروج اشغالگران و استقرار دولت اسلامی بومی به‌جای دولت وابسته است (Osman & Gopal, 2016: 25, 30). در مقابل، عده‌ای بر این باورند که شیوه بازگشت طالبان کاملاً با تاکتیک‌های عمل‌گرایانه جنگ چریکی فرسایشی هم‌خوانی دارد: کمپین مخفیانه حملات نظامی بزن و در رو،^۷ کشتارهای گزینشی برای تضعیف روحیه رقبای، و اقدامات تروریستی

7. hit-and-run

به منظور تضعیف حکومت و ایجاد جو تسلیم خفت بار مردم محلی. تفاوت در این است که این بار طالبان در عین حفظ شراکت با گروه‌های جهادی خشونت طلب (مانند شبکه حقانی) به صورت هم‌زمان به یک کمپین عمومی همراه با مذاکرات انحرافی^۸ با حکومت و بازیگران خارجی دست زد تا تظاهر کند که نه رادیکال، بلکه اهل مذاکره و حتی تغییر درونی است (Anderson, 2021).

در هر صورت، در ارزیابی علت واکنش منفعلانه بقیه اقشار جامعه در مقابل پیشروی طالبان نمی‌توان نگاهی تک بعدی داشت، زیرا دلایل و انگیزه‌های متفاوتی در پس کنش اقشار مختلف جامعه قابل شناسایی است. در برخی، منشأ این امر به بی‌تفاوتی ناشی از نارضایتی و در نتیجه، دل‌بستگی نداشتن به دولت مرکزی بر می‌گردد. برای نمونه، در روستاها که حمایت مردم از طالبان آشکارتر بود، دلیل حمایتشان بیشتر امید به حل مشکلات روزمره به دست طالبان بود تا گرایش‌های ایدئولوژیک (Kabul Hasht-e Subh Daily: 14. 10. 2021). در شرایطی که فساد تقریباً در همه ارکان نظام سیاسی افغانستان به ویژه نهادهای قضایی بارز بود، طالبان با راه‌اندازی دادگاه‌های محلی بدون دریافت رشوه به مشکلات مردم رسیدگی می‌کردند. بعد دیگر این مقاومت نکردن را می‌توان در محافظه‌کاری ناشی از ترس یافت، ترسی که ریشه در تجربه دور اول حکومت طالبان داشت. طالبان با قرائت خاص خود از اسلام، احکام سخت‌گیرانه را اجرا و محدودیت‌های زیادی را بر شهروندان (به ویژه زنان) تحمیل کرده بودند. خاطره این تجربه و اهمه از دست‌اندازی مبارزان طالبان به جان، مال و ناموس مردم (با توجه به این واقعیت که مبارزان طالبان بیشتر روستاییان ناآشنا با فرهنگ شهری بودند) سبب تبعیت انفعالی بخش‌هایی از جامعه شده بود (Arzhang, 2021). بنابراین در تمایز با انقلاب‌های شرقی که انقلابیون در مسیر پیشروی با اقبال توده‌ای مواجه می‌شدند، در اینجا با وضعیت پیچیده‌تری مواجهیم: در کنار اقبال اعضا فعال و هواداران قومی مذهبی جنبش طالبان و همچنین تابعان برآمده از قشر خاکستری، باید سهم ویژه‌ای برای انفعال نخبگان دولتی متفرق، گروه‌های اجتماعی مایوس از دولت و مردم عادی هراسان از خشونت‌ورزی طالبان در نظر گرفت.

۸. نتیجه

گروه طالبان که بعد از سال‌ها خیزش در صحنه میدانی افغانستان و مذاکره با طیف گسترده‌ای

8. decoy negotiations

از بازیگران بین‌المللی، در آگوست ۲۰۲۱ موفق به به‌دست‌گرفتن قدرت دولتی شد، در این مسیر بر قوت‌های خود و ضعف‌های دولت مستقر، به لحاظ داخلی و بین‌المللی اتکا کرده بود. از یک‌سو، طالبان به‌منزله یک جنبش اجتماعی با تکیه بر عصیبت برآمده از ویژگی‌های قومی (پشتونیسیم) و مذهبی (سلفیسم دیوبندی) موفق به ایجاد انسجام درونی شد، انسجامی که در مقابل گسستگی جامعه و بحران اقتدار و کارآمدی دولت افغانستان قرار می‌گرفت. طالبان از درون جامعه گسسته و آشفته سر برآورد که در شرایط نبود دولت‌ملت، به الگوی رفتاری و جهت‌گیری ملی نهادینه‌شده و در نتیجه، بنیان‌های وحدت‌آفرین هم‌سنگی دست نیافته بود. در این بستر اجتماعی، طالبان از ضعف و فساد گسترده نهادهای دولتی که موجب نارضایتی عظیمی در جامعه شده بودند، بهره‌برداری کرد و به بسیج پیروان خود در شرایط انفعال جامعه از هم‌گسیخته و دولت ورشکسته پرداخت.

آن‌ها در این خیزش جدید تا حدودی تصویری از تجربه یادگیری و درس‌آموزی از گذشته به نمایش گذاشتند. بنابراین به‌شکلی «عمل‌گرایانه» از یک‌سو، به مذاکره با بازیگران داخلی و به‌ویژه خارجی مؤثر در صحنه سیاست افغانستان می‌پرداختند و از سوی دیگر، در پیشروی‌های خود تلاش می‌کردند تا حدی چهره خشونت‌طلب خود را تعدیل کنند. این روند با شرایط مساعد بین‌المللی تقارن یافت، بدین معنا که سیاست‌های مجموعه‌ای از کشورهای اثرگذار در صحنه داخلی افغانستان، اعم از بازیگران فرامنطقه‌ای و منطقه‌ای، به‌گونه‌ای رقم خورد که زمینه مناسبی برای تداوم پیشروی طالبان بدون مواجهه با مقاومت جدی فراهم کرد. آمریکا، روسیه، ایران، پاکستان و کشورهای دیگر دریافتند که طالبان بخشی جدایی‌ناپذیر از کشور افغانستان است و با توجه به ضعف دولت اشرف غنی، پذیرش ضمنی و مذاکره با طالبان به‌عنوان قدرت بالفعل حاکم بر افغانستان اجتناب‌ناپذیر است. در این معنا، دگرگونی در قدرت، از سنخ بازگشت دوباره طالبان به حکومت، بدون این مدارا و کمک بین‌المللی (چه به مفهوم دست‌کشیدن از حمایت از دولت مستقر و چه به مفهوم شناسایی دوفاکتوی اپوزیسیون در قالب مذاکره) امکان‌پذیر نمی‌شد.

با این حال، به اقتضای شرایط داخلی و منطقه‌ای، افق پیش‌رو برای حکومت طالبان مبهم است. به لحاظ داخلی، مسئله حکومت‌ناپذیری یک جامعه چندپاره همچنان باقی است و لویاتان طالبانی، افزون بر کارکرد حفظ ثبات، با تقاضاهای متعدد و چندسویه از سوی جامعه جوان و فرقه‌ای افغانستان مواجه است. بنابراین ناگزیر از به‌کارگرفتن مشی فراگیرتر و بدین منظور،

نیازمند تدوین نظریهٔ منسجم دولت و سازوکارهای متناسب خواهد بود. نظریه‌ای که در مرحلهٔ جنبش اجتماعی الزام جدی به تصریح آن وجود نداشته و اساساً طالبان تاکنون فاقد آن بوده است. این به‌ویژه از آن روست که طالبان برای انجام کارکردهای معمول دولتی پایدار، به‌شدت نیازمند کمک‌های توسعه‌ای و شناسایی بین‌المللی است که به‌نوبهٔ خود با نوع حکمرانی طالبان ارتباط خواهد داشت. در کنار این، برای حفظ مزیت نسبی خود (توانایی برقراری ثبات و امنیت) نیازمند به‌کارگرفتن سیاست‌هایی در قبال گروه‌های جهادی و اسلام‌گرایان تندروست؛ این مسئله نه فقط مطالبهٔ ملی بلکه مطالبهٔ منطقه‌ای و بین‌المللی از حکومت طالبان خواهد بود. در همان حال، با وجود نوعی هم‌سویی بین‌المللی در پذیرش ضمنی طالبان، ادامهٔ کار آن لزوماً با این مزیت همراه نخواهد بود، زیرا بازیگران خارجی مؤثر در سیاست افغانستان، هر یک منافع و به‌طبع انتظارات متعارضی از آن خواهند داشت. تأمین هر یک از این انتظارات بدون ایجاد اصطکاک با منافع دیگران چالش بسیار مهمی برای حکومت طالبان خواهد بود.

References

- Afghanistan Study Group (1. 2. 2021). "Afghanistan Study Group Final Report: A Pathway for Peace in Afghanistan", **The United States Institute of Peace**, Last Visited: 20 July 2022, <https://www.USIP.org>
- Andarabi, Mojahed (10. 11. 2018). "The Causes and Factors of Taliban's Power in Afghanistan", **International Peace Studies Center**, Last Visited: 10. 03. 2022, https://peace_ipsc.org/fa/ [In Persian].
- Anderson, Jon Lee (13. 8. 2021), "The Return of Taliban", **New Yorker**, Last Visited: 21 July 2022, <https://www.newyorker.com/news/daily-comment/>
- Arzhang, Mojib (17. 08. 2021). "The People's Welcoming to Taliban: Fear or the Reality of the Society", **Subh-e Kabul Daily**, Last Visited: 18. 03. 2022, <https://subhekabul.com/> [In Persian]
- Arefi, Mohammad-Akram (1999). "The Religious- Ethnic Foundations of Taliban", **A Scientific Research-based Quarterly Political Science**, 1 (4): 191-212. [In Persian]
- Attanake, Chulanee, (25 August 2021), "Understanding China in Taliban-led Afghanistan", **Journal of Indo-Pacific Affairs**: <https://www.airuniversity.af.edu/JIPA/Display/Article/2746135/understanding-china-in-taliban-led-afghanistan/> [In Persian]
- Bagheri Dolatabad, Ali; Bagheri, Mohammad; Nahaj, Alireza (2019). "The Role of Pashtun Ethnic Identities in Reproducing Taliban Power", **Quarterly Journal of Political Research**, 5 (11): 75- 103. [In Persian]
- Bak, Mathias (2019). "Corruption in Afghanistan and the Role of Development Assistance", **U4 Helpdesk Answer**, 7.
- Bakhshayeshi, Ahmad; Mirlotfi, Parviz (2011). "Role of Political Socialization in Forming Talibanism in Afghanistan", **Research Letter of International Relations**, 4 (14): 29-56. [In Persian]

- Bashiriyeh, Hossein (2005). **Revolution and Political Mobilization**, Tehran: University of Tehran Press, 6th ed. [In Persian]
- Bashirieh, Hosein (2013). **Educating the Political Knowlge**, Tehran: Negah-e-Moaser. [In Persian]
- Cordesman, Anthony. H (17. 8. 2021). "The Reasons for the Collapse of Afghan Forces", **Center for Strategic & International Studies**, Last Visited: 22 July 2022, <https://www.csis.org/analysis>.
- Danesh, Ahmadreza (2019). "The Intellectual- Ideological Foundations of Taliban (Islamic Fundamentalism and Deobandi School)", **Quarterly of Contemporary Thought**, Andisha Foundation Press, 18: 59- 76. [In Persian]
- Daud, Malaiz (1. 6. 2022). "Taliban's Achilles' Heel: The Leviathan Trap in Afghanistan", **CIDOB Opinion**, 721, Last Visited: 21 July 2022, https://www.cidob.org/en/publications/publication_series/opinion/
- Dawlatyar, Ahmad Khan (2021). "The Factors that Led to the Taliban's Return to Power and the Future of Afghanistan", **Bölgesel Araştırmalar Dergisi**, 5 (2), 433- 455. [In Persian]
- Ehrnriech, Rosa (2005). "Failed States or the State as Failure", **The University of Chicago Lam Review**, 72 (4): 1159-1196.
- Faraji-Rad, Abdolreza; Darkhor, Mohammad; Sadati, Seyed Hadi (2011). "Reviewing the Process of Nation-State Building in Afghanistan and the Obstacles", **Encyclopedia: Journal of the Islamic Azad University**, 4 (2): 113-133. [In Persian]
- Farmanian, Mehdi. et all. (20. 08. 2021). "Taliban: from the Past to the Now", **Howzah News Agency**, Last Visited: 11. 03. 2022, <https://www.hawzahnews.com/news/973986/> [In Persian]
- Foran, John (2007). **Theorizing Revolutions**, Farhang Ershad (Trans.), Tehran: Ney Publication. 3rd ed. [In Persian]

- Goldstone, Jack. A (2017). **Revolutions: A Very Short Introduction**, Abbas Hatami (Trans.), Teharn: Kavir Publication. [In Persian]
- Hadian, Hamid (2019). "Structural Weakness of Nation-State Building in Afghanistan", **The Scientific Journal of Strategy**, 17 (2): 133- 152. [In Persian]
- Hantington, Samuel (1991). **Political Order in Changing Societies**, Mohsen Salasi (Trans.), Tehran: Elm Publication. [In Persian]
- Hedayati Shahidani, Mehdi; Salmanzadeh; Milad; Babaei, Mohammad-Reza (2021). "Analysis of Trump's foreign policy towards Afghanistan with emphasis on the 2020 peace agreement with the Taliban", **Journal of Politics and International Relations**, 4 (8): 137- 152. [In Persian]
- Hoseinkhani, Elham (2011). "The Security of Afghanistan and the Problem of Taliban's Taking into Power", **Quarterly of Political Science**, 16: 240- 250. [In Persian]
- Kabul Hasht-e Subh Daily (14. 10. 2021). "Look Back Falling Factors", <https://am.af/look-back-falling-factors> [In Persian].
- Karimi Hajikhademi, Maziar (2016). Stemming of Excommunicated (Takfirist) Streams, Consideration the Taliban Movement in Afghanistan, **Journal of Islamic Awakening Studies**, 9: 9-44. [In Persian]
- Mahmoodi, Zahra (2021). "Perspectives and Scenarios of the Taliban's Position in Future Afghanistan's Governance (with Emphasis on Media Approaches)", **Journal of International Media Research Letter**, 5 (2): 203- 225. [In Persian]
- Mashreq News Website (29. 12. 2018). "Why Iran Publicized its Negotiation with Taliban?", Last Visited: 7 April 2022, <https://www.mashreghnews.ir/news/> [In Persian]
- Mehraban Dafsari, Ahmad; Mirahmadi, Mansor (2018). "Neo- Asabiyyah; conceptual development of Ibn-Khaldun's notion of Asabiyyah regarding the formation process of ISIS", **Research in Theoretical Politics**, 24 (13): 139-

172. [In Persian]

Mesbah, Mohammad-Taghi (28. 02. 2008). "Deobandi, Pashtunism, Talibanism", **Fars News Agency**, Last Visited: 07. 03. 2022. <https://www.farsnews.ir/news/> [In Persian]

Mir-Ali, Mohammadali; Mohseni, Mohammad (2018). "The Characteristics of Pashton Ethnicity and its Impact on the Formation of Taliban", **Historical Studies of the Islamic World**, 6 (11): 181- 202. [In Persian]

Norian, Seyyed Mohammad-Ali (2015), "The Origins and Effects of Neighborhood with Failed States: Afghanistan and the failure of Nation-State Building and Peace", **Political Science Quarterly**, 11 (31): 115- 136.

Osman, Borhan; Gopal, Anand (7. 2016). "Taliban Views on a Future State", **Center on International Cooperation, NYU**. Last Visited: 20 July 2022, https://cic.nyu.edu/sites/default/files/taliban_future_state_final.pdf

Panahi, Mohammad-Hosein (2017). **Theoris of Revolution: Outbreak, Process and Outcomes**, Tehran: SAMT. [In Persian]

Pooladi, Kamal (2016). **History of Political Thought in Iran and Islam**, Tehran: Markaz Publication. [In Persian]

Rafi, Hosein; Bakhtiari Jami, Mohsen (2015). "The Challenge of Peace in Afghanistan", **Central Asia and The Caucasus Journal**, 88: 33- 58. [In Persian]

Reisinezhad, Arash (09. 09. 2021). "The Black Box of the Collapse of Afghanistan", **Donya-e Eqtesad Newspaper**, 526, Last Visited: 20. 07. 2022, <https://donya-e-eqtesad.com/> [In Persian]

Rohi, Mohammad (12. 08. 2022), "Islamic Republic of Iran`s Position towards Taliban", **IRIB News Agency**, Last Visited: 8 April 2022, <https://www.irib-news.ir/fa/news/3190836/> [In Persian]

Sardarnia, Khalil (2014). **Introduction to Political Sociology of Middle East**, Tehran: Mizan Legal Foundation. [In Persian]

- Shafiee, Nozar (2010). "Reproduction of Power in Afghanistan: An Account of Taliban's Rising Power", **Central Eurasia Studies**, 3 (2): 107- 118. [In Persian]
- Soleimani Poulrak, Fatemeh (2022). "US Withdrawal from Afghanistan; Reflection of Rebalancing Strategy", **Political and International Approaches**, 13 (2): 233-258. [In Persian]
- Thomas, Clayton (2. 11. 2021). "Taliban Government in Afghanistan: Background and Issues for Congress", **Congressional Research Service**, Last Visited: 22 July 2022, <https://crsreports.congress.gov.R46955>
- Zahedi, Bahram (2021). "The Ethno-Religious Sociology of Taliban", **Quarterly of Strategic Studies of Muslim World**, 22 (3): 129-150. [In Persian]
- Zarei, Saadullah (2021) "The future study of Tehran-Kabul relations", **Strategic Studies of Islamic World**, 22 (2): 5- 42. [In Persian]
- Zolghadrpor, Islam (09. 10. 2021), "The Danger of Rising of Eastern Spring", **Iranian Diplomacy**, Last Visited: 17 March 2022, <http://irdiplomacy.ir/fa/news/2006694/> . [In Persian]
- Zahedi, Bahram (2021). "The Ethno-Religious Sociology of Taliban", **Quarterly of Strategic Studies of Muslim World**, 22 (3): 129-150. [In Persian]